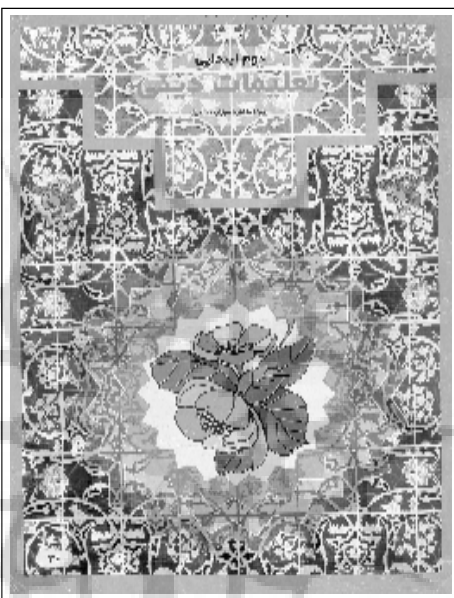


بچه‌های استثنایی کتاب‌های استثنایی

○ مسعود اسماعیلی



○ عنوان کتاب: تعلیمات دینی دوم ابتدایی ویژه دانش‌آموزان ناشنوا
○ زیر نظر: دکتر علی اصغر کاکو جویباری
○ مؤلفین: مریم پورسلطان - لیلا حمایتی، زهرا صفر - مریم عزیزی
○ تصویر سازی: مریم ابتهاج شیرازی - هدیه شاهرودی - آناهیتا تیموریان
○ ویراستاری: معصومه قدس
○ ناشر: سازمان آموزش و پرورش استثنایی
○ نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
○ تعداد صفحات: ۵۳ صفحه

نقش بسته است که همراه ۴ جمله و ۴ تصویر است: محمد پسر پاکیزه و تمیزی است. (محمد در حال شانه کردن موهایش)، او به بزرگ‌ترها سلام می‌کند. (محمد در حال سلام کردن)، محمد همیشه مسواک می‌زند. (محمد در حال مسواک زدن)، محمد به دوستانش کمک می‌کند. (محمد در حال کمک به دوستش)، بعد همین جملات را در درس «محمد امین» می‌خوانیم. من هنوز هم نفهمیده‌ام که هدف نویسندگان کتاب چه بوده است؟ با چه توجیهی دست به این عمل زده‌اند. مثلاً خواسته‌اند دانش‌آموزان ناشنوا در ذهن خود شبیه‌سازی کنند! مگر کودک هشت‌ساله‌ی ناشنوا چقدر معما حل کرده است. نمونه‌ی دیگر صفحه‌ی ۲۸ و ۲۹ کتاب است. یعنی پیش از آغاز درس حضرت علی (ع)، مقدمه‌ای با عنوان «علی، کودکی قوی» به چشم می‌خورد که همراه ۴ جلد و ۴ تصویر است:

علی پسر عموی محمد است (پسری با موهای پریشان و تی شرت قرمز رنگ)، علی همیشه لبخند می‌زند. (یک نمای نزدیک از همان پسر قرمز پوش با چشمان قهوه‌ای و موهای کتیرازده)، علی ورزش کردن را دوست دارد. (علی در حال شنا کردن در استخر)، علی، پسر قوی و بادبی است. (تصویرگران سنگ تمام گذاشته‌اند. معنای قدرت و ادب را هم فهمیدیم!) بعد همین جملات در درس به کار گرفته شده است. نمونه‌ی بعد در صفحه‌ی ۳۹ کتاب قبل از درس «دختر خوب پیامبر» آمده است با عنوان «فاطمه دختر زیبا و بادب» همراه ۳ جمله و ۳ تصویر:

فاطمه، دختر زیبا و بادبی است. (یک دختر سرخ و



کودکان ناشنوا به لحاظ این که خود این کودکان از موهبتی الهی محروم هستند علمی‌تر، کارشناسانه‌تر و خالی از ابهام و اشتباه باشد ولی متأسفانه و به عنوان نمونه همین کتاب تعلیمات دینی از ابهام و ابهام موج می‌زند! و تصویرگران محترم نیز که تصمیم داشته‌اند، ابروها را صاف کنند، چشم‌ها را هم کور کرده‌اند.

رییس سازمان آموزش و پرورش استثنایی در مقدمه‌ی کتاب آورده‌اند: «سازمان... پس از سال‌ها، آرزوی قلبی هزاران معلم دلسوز را برآورده ساخت «بی کاش می‌دانستند که آرزوی هزاران معلم دلسوز این کتاب‌ها نبود. گفت‌وگو ندارد و مسئولان محترم نیز به خوبی واقفند که کار با کودکان ناشنوا به خودی خود دشوار است و آموزگاران مرتب در حال کلنجار رفتن با دانش‌آموزان هستند. پس چه بهتر بود که با این کتاب‌ها خاطر این عزیزان را نمی‌آزردند تا از دو طرف زیر فشار قرار نگیرند. این در حالی است که اکثر آن «هزاران معلم دلسوز» بر این باورند که کتاب‌های دانش‌آموزان عادی به مراتب بهتر از کتاب‌های استثنایی است و درک مطلب دانش‌آموزان ناشنوا از کتاب‌های عادی بهتر بوده است. اولین چیزی که در این کتاب جلب توجه می‌کند شیوه‌ی عجیب آموزش چند درس است که سعی دارد پیامبر(ص) حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) را به دانش‌آموزان ناشنوا معرفی کند. در بالای صفحه‌ی ۵ کتاب، پیش از آغاز درس «محمد امین» عنوان «محمد، کودکی خوب و با ادب»

آیا آدم عاقلی پیدا می‌شود که برای اولین نقدی که می‌نویسد برود سراغ کتاب تعلیمات دینی؟ آن هم نه از نوع عادی بلکه استثنایی‌اش. حساسیت‌ها در این زمینه به اندازه‌ی کافی زیاد هست و به من حق می‌دهید که تردید داشته باشم. اما هنگامی که از بزرگی شنیدم «باید بر سر قله‌ی آتشفشان زیست» دل به دریا زدم و این را نوشتم:

کودکان استثنایی در کشورهای دیگر مثلاً انگلستان به کودکانی اطلاق می‌شود که از درصد هوشی بالایی برخوردارند. به عبارت دیگر آن‌ها به دانش‌آموزان تیز هوش، استثنایی می‌گویند. اما در این‌جا از آن‌جا که همه چیز وارونه است به کودکانی که نقص عضو یا مشکل رفتاری دارند مثل ناشنوا، نابینا، عقب‌مانده‌ی ذهنی، حسی حرکتی، ناسازگار و... استثنایی می‌گویند. (شاید یکی از علل فرار مغزها نیز همین باشد!) به نظر می‌رسد مقصود از کتاب‌های استثنایی نیز کتاب‌های فوق‌العاده جذاب باشد اما با مقدمه‌ی فوق‌مشخص می‌شود که مقصود ما کتاب‌های فوق‌العاده جذاب نیست (که‌ای کاش بود) بلکه کتاب‌های درسی‌ای است که به تازگی سازمان آموزش و پرورش استثنایی برای دانش‌آموزان ناشنوا تدارک دیده است. البته با یک نظام آموزشی جدید. مثلاً این که دانش‌آموزان پایه‌ی دوم دبستان را از داشتن کتاب علوم محروم کرده‌اند و در عوض کتاب‌هایی در اختیار آموزگاران قرار داده‌اند تا از روی آن تدریس کنند! گرچه انتظار همگان این است که کتاب‌های آموزشی



سفید و چشم آبی کشیده‌اند که یک روسری آبی به سر و یک لباس سبزرنگ به تن دارد (فاطمه به پدر کمک می‌کند. دختری چکش به دست می‌خواهد پدرش را در آویختن تابلو به دیوار کمک کند).

پدر فاطمه را دوست دارد. (مردی با کت و شلوار آبی دختر را در آغوش گرفته است). بعد همین جملات در درس به کار رفته است. علاوه بر جملاتی که در ذیل می‌آید: «فاطمه خیلی با ایمان بود. پیامبر او را بهترین فرزند خود می‌دانست. سال‌ها گذشت. فاطمه دختر جوانی شد. او با علی ازدواج کرد. پیامبر همیشه به خانه‌ی علی و فاطمه می‌رفت و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد و...»

تصور کنید در ذهن دانش‌آموز ناشنوا، هنگامی که این جملات و آن تصاویر را در کنار هم قرار می‌دهید چه می‌گذرد؟ (آن پسری که روبروی آینه ایستاده بود و مسواک می‌زد، محمد است. یعنی پدر همان دختری که لباس سبز پوشیده بود. (حالا کاری نداریم که پدر از دختر کوچک‌تر به نظر می‌رسد!) آن پسری که در استخر شنا می‌کرد پسر عمومی محمد است. بعد او با آن دختری که چکش به دست دارد عروسی کرده است. آها! فهمیدم!

بعد از این درس «وضو» درس داده می‌شود و بعد ناگهان داستان حضرت سلیمان (ع) و ملکه‌ی مورچه‌ها. (حتماً ارتباطی بین درس‌ها وجود دارد!) تصویری که تصویرگران محترم از سلیمان نبی کشیده‌اند، بسیار قابل توجه است. قبل از این که عنوان درس را ببینم چشمم به تصویر افتاد. بی‌درنگ نادرشاه افشار را به خاطر آوردم. مردی سوار بر اسب سپید و از پا تا به دندان مسلح. زرهی پولادین به تن دارد و شمشیری برآن در میان. انگشتی را به هوا بلند کرده است. گنجشکی (و نه هدهد) روی انگشت سلیمان نشسته است و ملکه‌ی مورچه‌ها بر پشت گنجشک سوار است. (البته اگر این ملکه با این اندازه بر پشت هر گنجشک دیگری نشسته بود کمرش خرد شده بود.)

درس بعد، شعری است با عنوان «وقت نماز است» که در صفحه‌ی ۵۱ با تصویری همراه است. این تصویر حقیقتاً شگفت‌انگیز است! کودکی روی تخت خوابیده است. ساعت گویای حدوداً چهار یا پنج صبح است. (ساعت عقربه‌ای در تصویر سبزه خال دارد. بدین معنا که از ۱۲ تا ۶ به هفت تقسیم شده است) هنگام اذان است و عبارات اذان بالای سر کودک به چشم می‌خورد. ولی با چه خطی؟! چشمتان روز بد نبیند! آدم بی‌اختیار به یاد تیتراژ فیلم‌های «برام استوکر» می‌افتد. به‌ویژه آن‌که، کودکی که روی تخت دراز کشیده است بی‌شبهت به دراکولا نیست.

مطلب قابل توجه دیگر، درسی است با عنوان «چگونه بهتر باشیم» که در صفحه‌ی ۱۶ کتاب دیده می‌شود. در این درس آمده است: «یک ورق سفید بردار. بالای آن خطی بکش. در سمت راست بنویس «کارهای خوب من» و در سمت چپ بنویس «کارهای بد من» هر روز به کارهایی که

در پایان، این سؤال باقی می‌ماند که چرا مسئولان محترم کار را به کاردان نمی‌سپارند. نکند آن‌ها فکر کرده‌اند که چون این کودکان ناشنوا هستند، کتاب‌های درسی آن‌ها نیز باید نقص داشته باشد.

به عنوان سخن آخر، در «دوچرخه» خواندم که خانم «رولینگ» خالق داستان‌های هری پاتر در کتاب‌هایشان به دنیای جادو و جادوگری نگاه ویژه‌ای دارند. خواستم به ایشان پیشنهاد کنم که اگر دوستان تصویرگرشان در خلق تصاویر جادوگران، رضایت ایشان را فراهم نکرده‌اند، نگاهی به صفحه‌ی ۲۵ کتاب تعلیمات دینی ویژه‌ی دانش‌آموزان ناشنوا بیندازند. اطمینان دارم که تصویر جادوگر مورد نظر خود را خواهند یافت.

گرچه تصویرگران محترم این کتاب تصمیم داشته‌اند دعا را برای کودکان ناشنوا معنا کنند! البته شاید تهیه‌کنندگان کتاب در کل اهداف دیگری داشته‌اند که در آن صورت گفت و گو ندارد که موفق بوده‌اند و در نتیجه این بحث‌ها کاملاً بی‌هوده خواهد بود.

انجام می‌دهی دقت کن. کارهای خوب و بد خود را بنویس» پاسخ این مطالب را بهتر است روان‌شناسان کودک بدهند. اما نکته‌ی جالب آنجا بود که یکی از آموزگاران استثنایی می‌گفت: «هیچ دانش‌آموزی کارهای بدش را نمی‌نویسد.» و حتماً خیلی تعجب دارد. در کتاب بخشی هم تحت عنوان «درک مطلب» وجود دارد و فقط خدا می‌داند که کودکان ناشنوا چقدر درک مطلب کرده‌اند. تقریباً تمامی درک مطلب‌ها هم در متن و مفهوم و هم در تصویر مشکل دارد. به عنوان نمونه، درک مطلب صفحه‌ی ۲۶ درباره انتخاب است:

«میر بهترین کفش را انتخاب کرد. مریم بهترین گل را انتخاب کرد... آموزگار احمد را انتخاب کرد و خانوند پیامبران را برای راهنمایی ما انتخاب کرد!» (بدون شرح!)

کتاب تعلیمات دینی ویژه‌ی دانش‌آموزان ناشنوا شگفتی‌های دیگری هم دارد که شاید خارج از حوصله‌ی این نقد باشد. مثلاً با این که در مقدمه‌ی کتاب نام ویراستار به چشم می‌خورد اما کتاب شدیداً به فقر ویرایش مبتلاست. به عنوان نمونه به صفحات ۲، ۶، ۲۶، ۴۸، ۵۰، ۵۳ مراجعه کنید.